



CHECKED 200

۱۹۱۵۵۴  
س ۶۴۹  
۶۹۲۲

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE6922

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل علم العروض ميزان الاشعار والصلوة على صاحب ديوان الرسالة  
 واهل بيته الطهار اما بعد بدان که باعث برین تالیف آن بود که گاهی بآصحاب  
 از کتب عروض مباحثه کرده می شد و هر دقیقه نکته می طلبیدند و بر سر هر دعا و سلیقه  
 عقلی یا نقلی شنیدند که آن نکات و دلائل تجامها و پرپیچ کتاب این فن از تصانیف  
 عربی و فارسی متقدمان و متأخران نبود بچشم آنکه العلم صید و الکتابه قید خواسته شد  
 که سبب حفظ آن سخنان رساله برزین و اوه شود نظم هم که در آن سیر هر  
 سخن باشد و گرچه متن است شرح فن باشد نه التماس از مستفیدان است  
 که چون ازین ماده فایده بردارند سبب را بدعای خیر یا دارند و بالله التوفیق  
 فصل در تعریف شعربیان شاعر بدانکه شعر در لغت و النستن و دریاقتن است  
 و در اصطلاح سخن است موزون که دلالت کند بر معنی و قافیه داشته باشد و قافیه  
 قصه موزونی آن سخن کرده باشد سخن را موزون قید کرده شد و از آن که

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

CHECKED 1996-97



و بعضی گفته اند اول شعر فارسی ابوحنس حکیم سندی گفته است و سندی هم ضعیف است و قید است  
 و نقیض اینست شعر آهوی کوی در پشت بیکونه و دو و دو و چون ندر و یارایی بار بیکونه و دو و دو  
 و بعضی گفته اند که اول کسیکه در فارسی قصیده گفته است و بنیاد نهاده ای کرده و در وی بوده است  
 و مطلع قصیده مع چند شعرش اینست نظم قصیده یا خوبی مولیان آید پی به بوی یار  
 مهربان آید پی به شاه سوست بخار بوستان به سرو سویی بوستان آید پی به شهاب  
 ماه است بخار آهوان به ماه سویی آهوان آید پی به ای بخار آهوان و ویر ترشی  
 شاه روزی به جهان آید پی **فصل در بیان حاجت بعلم عروض و واقع وجه تسمیه این**  
 چون شعر کلاهی است موزون و بهر موزونی را ناچار است از میرانی تا زیادت و نقصان آن  
 بآن میزان توان دانست و میزان شعر بعلم عروض معلوم میشود پس هر کس که در باب  
 شعر و علم می کند خواه بلفظ شعر خواه به سناعت آن بر او لازم باشد که عروض بداند و بداند که  
 استخراج علم عروض خلیل بن احمد بصری رحمه الله کرده است و چنین میگویی که خلیل بن احمد  
 روزی بر دکان قصابی میگذشت آواز گویه قصابی شنید و چون آن صوتی بود و تشبیه است  
 و انشایی تناسب گفت یا الله زیاده این آوازی یعنی سوزند بخاری که ظاهر میشود از این صوت  
 چیزی داد و در انشای استخراج علم عروض همان صوت شد و در نام کردن این علم بعروض اقبال  
 بسیار است بعضی میگویند که خلیل بن احمد در یک مبارک نواد با الله تعالی شرفا بود که باین علم  
 ماهر شد و یکی از اسامی که عروض است این علم را باسم خوانند بجهت تین و سیرک و بعضی گویند عروض  
 یعنی طرف است چون این علم طریقه بعضی از علوم بود و از عروض نام کردند و بعضی میگویند  
 که در ترکیب این علم حرف که عین در او ضاواست معنی کشف و ظهور است و چون باین علم  
 ظاهر و پدید میشود وزن و وزن غیر صحیح پس ازین جهت این علم عروض نام نهادند و بعضی  
 میگویند که عروض در لغت راه کشاده و دوکده است و پنجاه کله از رای که در کده است بمواضع  
 بنووان رسید این علم نیز بر این موزون شعر سینه و سینه است و بدینسان او بکلام موزون نامند

سندی نام نیست  
 با نقض و دلایل نهاده  
 با حکیم سندی  
 به چنانکه نیست  
 عروضی است  
 در اشعار کلاهی  
 است و معنی  
 عروضی است  
 و در این باب  
 سرودن  
 و در این باب  
 سرودن  
 و در این باب  
 سرودن

می توان

ای توان رسید پس باین مناسبت این علم را عروض نامیدند و بعضی میگویند که عروض بمعنی منع و انکار  
و همچنین که در لغت و آنچه از دیرباز در لغت بسیار است درین علم نیز قیاس بسیار است پس باین مناسبت  
این علم را عروض گفتند و بعضی میگویند که چون بحر را آخر مصرع اول بیت را عروض میگویند چنانکه بعد ازین  
معلوم شود و این علم مشتعل است بر معرفت آن بحر را آخر پس این علم را باسم آن بحر را آخر نامیدند چرا که آن  
بحر که اکثر اقوال است و در میان عروضیان بسیار مذکور شده و که عروض این بیت چنین است و عروض  
آن بیت چنان و بعضی میگویند که عروض فعل است بمعنی مفعول یعنی بمعنی عروض و این علم را  
ازان جهت عروض نامیدند که عروض علیه شعر است یعنی شعر را بران عروض میکنند تا شود  
ازان موزون پس شد و بعضی این وجه را ترجیح کرده اند و بعضی وجه اول را فصل در بیان  
موزون و ناموزون و معنی تقطیع بیت و کیفیت آن بدانکه وزن شعرین کلامی است باین  
بحری از بحرهای شعر که مقرر کرده اند پس هر چه باین بحر را است باشد آن موزون است  
و آنچه باین بحر را است نباشد ناموزون است و این سخن را تقطیع گویند و در اصطلاح  
عروضیان و تقطیع بیت چنان است که الفاطمی که دران بیت است از یکدیگر جدا سازند  
بر وجهی که هر مقدار یکی ازان برابر باشد در وزن با جزای آن بحر که این بیت دران  
بحر است و مناسبت بمعنی تقوی تقطیع که پاره پاره کردن است و در تقطیع عدد و حرف  
و حرکت و سکون معتبر است و خصوصیت حروف و حرکت که فخر و کسره و ضمه است یعنی  
زیر و زبر و پیش و خل ندارد مثلاً که طوطی و بلبل بر وزن فعالین باشد و هر حرف که تعلق  
دارد آن معتبر باشد و تقطیع اگرچه در کتابت نباشد و هر حرف که تعلق دارد زیاده آن معتبر باشد  
و تقطیع اگرچه در کتابت نباشد و حروف معلقه یک کتوبه و یک کتوبه تیره معلقه بعد ازین تفصیل بیان  
کرده خواهد شد و سبب آنکه بنامی تقطیع معلقه است و هر کتوبه یا تیره که حروف مصرعی زیادتر باشد از مصرع  
بالا که برود مصرع بر یک وزن باشد چنانکه شعر نیست سرور الی کریم مجلس خاص و و خوان سه خوان و و  
خوان و است خوان چه خوان که خوان مصرع اول است و و حرف آخر مصرع دوم است و هر حرف





مجلس  
دینیہ مدرسہ  
کریم آباد  
نقطہ جہان آباد  
آپریل سن اول  
مجلس ۱۲۰۰

کتابخانه  
موزه و مرکز اسناد  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

کرم خدو کرم  
ایمان کرم  
شکوه کرم  
کرمی ۱۲

۱۲  
ایستادگار  
وادی و دیوار  
نمایند

دانشگاه تهران  
کتابخانه مرکزی  
تاسیس ۱۳۰۲



[illegible]





۶۰۰

مجموع است که هرگاه که آن وضع غیر می یابد خانه بر حال خودی ماندت تر بر وضعی مخصوص است  
که هرگاه که آن وضع تغییر می یابد یا موزون میشود و بعین نمى ماند و بعضی گفته اند که وجه مشابهت  
آنست که چنانکه خانه ابتدائی است که از آنجا دوری آیند و اشتباهی است که با آنجا ساکن میشود بدین  
نیز ابتدائی و اشتباهی است و بعضی وجه مشابهت آنرا ساخته اند که همچنانکه محذرات صورت در  
خانه نشین خود بناخته جلوه گر می باشند در بیت نیز محذرات معانی از پس پرده عبارت جلوه گر  
اند و بعضی گفته اند که همچنانکه صاحب خانه را خانه السی و قراری است صاحب بیت را نیز بیت  
خود الفتی و حسندی است و چون بیت را بنحانه تشبیه کردند و خانه عربان صحرانشین مرکب  
از ریشمان و میخ و ستون و پلاس است و بلغت عرب سبب ریشمان بود و در میخ و فاصله  
ستون خمیس پس نام اجزای بیت را بنام اجزای خانه خواندند و جزو دو حرفی را سبب و سه حرف  
را تزد و چهار حرفی را فاصله و پنج حرفی را فاصله گفتند از آن جهت که کلمه دو حرفی را سبب  
حرف ضعیف تر است از کلمه سه حرفی و کلمه سه حرفی ضعیف تر است از کلمه چهار حرفی  
همچنانکه ریشمان ضعیف تر است از میخ و میخ از ستون و بعضی گفته اند که فاصله و بلغت جدا  
بسیان و دو امن خمیس است و نیز فاصله و بنا و نقطه و لغت و پلاس و بود که خانه تا و بود باشند  
پس فاصله یعنی یکی از اجزای خانه باشد بلکه خبر عظم خانه فصل و ریشمان ارکان  
اصلی بجز بدانکه آنکالی که بجز ارکان مرکب است مختص نیست و نسبت فعلون فاعلن منها عیالین  
مستفعلی من فاعلتن من فاعلتن فاعلتن مفعولات بعجم تا و ازین نسبت رکن و درکن نهائی  
یعنی پنج حرفی که فعلون فاعلن است مرکب است از تزد مجموع و سبب خفیف پس اگر تزد مجموع مقدم  
باشد بر سبب خفیف فعلون شود و اگر برعکس بود یعنی سبب خفیف مقدم باشد بر تزد مجموع  
فاعلن شود و بیشک نیست که فعلون را بر نحو مقدم سازی و چنین گوئی که فعلون فاعلن  
ناشد یا فعلن را بر مقدم سازی و چنین گوئی که فعلن فاعلن باشد و هر یک ازین  
دو رکن مرکب است از سه حرکت دو و میاکن و از تنشش رکن باقی که سباعی اند یعنی هفت حرکت

دو درکن که آن مفاعیلین مستفعلن است مرکب است از دو مجموع و دو سبب خفیف پس اگر  
 و مجموع مقدم باشد بر دو سبب خفیف مفاعیلین شود و اگر بر عکس بود یعنی هر دو سبب خفیف  
 مقدم باشد بر دو مجموع مستفعلن شود چه شک نیست که چون عیلین بر مقدم سازی عیان  
 مفاکوی بر وزن مستفعلن باشد و با عیلین بر مستفعلن مقدم سازی و عیلین مستفعلن گوی بر وزن عیان  
 باشد و در بحر محبت و در بحر خفیف مستفعلن را مرکب و از انداز و تدفروق و دو سبب خفیف  
 بر وجهی که تدفروق در میان سبب خفیف باشد و عیلین او را از لام جدا تو بسند یا به صورت  
 مستفعلن نامعلوم شود که سبب خفیف است و دفع و تدفروق است و این سبب  
 خفیف و تیر این که دفع این مستفعلن و فاعل آن که در بحر مضارع است و تدفروق آن  
 است که کور و از مشبه را از یکدیگر جدا کرد و شود ظاهر خواهد شد انشاء الله تعالی و مرکب  
 ازین دو درکن مرکب است از چهار تحرک و سه ساکن و دو درکن دیگر که آن مفاعیلین و مستفعلن است  
 مرکب است از دو مجموع و فاعله صغری پس اگر دو مجموع مقدم باشد بر فاعله صغری مفاعیلین شود و اگر عکس بود  
 یعنی فاعله صغری مقدم باشد بر دو مجموع مفاعیلین شود چه شک نیست که چون عیلین بر مقدم سازی عیان  
 گوی بر وزن مفاعیلین باشد و با عیلین بر مقدم سازی و عیلین مفاعیلین گوی بر وزن عیان  
 که نسبت به تیر تحرک و دو درکن دیگر که آن فاعل آن است و مستفعلن است از دو تدفروق و دو سبب خفیف  
 پس اگر تدفروق مقدم باشد بر دو سبب خفیف فاعل آن شود و اگر بر عکس بود یعنی هر دو سبب  
 خفیف مقدم باشد بر دو تدفروق مفاعیلین شود چه شک نیست که چون فاعل مقدم سازی و  
 فاعل گوی بر وزن مفاعیلین باشد و با فاعل مقدم سازی و فاعل مفاعیلین گوی بر وزن عیان  
 باشد و این فاعل آن است که در بحر مضارع باشد و عیلین او را از لام جدا تو بسند یا به صورت  
 که فاعل و تدفروق است و فاعل آن دو سبب خفیف و فاعل آن را در بحر مضارع مرکب و از انداز  
 و دو سبب خفیف بر وجهی که تدفروق در میان سبب خفیف باشد و عیلین او را از لام جدا تو بسند یا به صورت  
 مفاعیلین مستفعلن میشود و از هر یک ازین دو درکن نسبت از چهار تحرک و سه ساکن و این کان

مفاعیلین  
 مستفعلن  
 فاعله  
 تدفروق  
 سبب خفیف  
 ۱۳







باشد بیان نام این دور کن اگر چه اینچنان نثر می باشد که عکس این نثر می و اول بیت را  
انند گفتندی و اول مصرع دوم را صدر و عروض گفتن رکن آخر مصرع اول بحر است  
که عروض در لغت ستون خیمه است چنانکه بنای خیمه و شبات آن بر ستون است بنای بیت نیز  
برین رکن است که تا این رکن قرار یابد مصرع با و تمام نشود معلوم نمیشود که بیت در کدام بحر  
است و بر چه وزن است و ضرب گفتن آخر مصرع دوم بحیت است که ضرب و لغت بمعنی نوع  
و مثل است و ضرب مثل و مانند عروض است ورنیکه هر دو آخر مصرع اند و نیز او آخر ایاست  
مثل یکدیگر اند بحیث رعایت قافیه در همه مضوع و لغت گین بالسن است پیش اجزای سبیل را  
خسوف گفتن مناسب است فصل در بیان رکن سالم و غیر سالم بدانکه رکن سالم بدین باشد و غیر سالم بدین  
سالم است که چنانکه در اصل وضع واقع شده است همچنان باشد بی زیاده و نقصان و رکن غیر  
سالم است که در رو غیر واقع شود یا زیاده که در آن چیزی بر دیا که در آن چیزی از او زیاده  
چنانکه در بیان لام و نون مضاعفین مثلاً الف زیاده و ساری مضاعفان گوئی اما مضاعفان  
چنانکه نون و حرکت لام مضاعفین را بنیداری مضاعفین گوئی و رکن غیر سالم را مضاعف گویند و غیر  
در رکن واقع شود و آنرا از همان گویند بکسر که روز مضاعف مضاعف است لفتح و سکون و حروف  
از اصل و در قفا و آن است چنانکه سه مضاعف را مضاعف گویند و نیز بر آنکه از نشانه یکسوا فند و شکست است که  
چون رکنی اخیر یا در اصل خود و در قفا و عادت و غیر بیان چنین است که این اخیر را مضاعف گویند و  
نه حرف بلفظ مفرد فصل در بیان جور بدانکه بحر در لغت و ریاست و در اصطلاح بحر و ضمایان بحر  
پاره از کلام هر وزن را که مشتمل است بر چند انواع شعر آنرا بحر خوانند بحیث آنکه همچنانکه در پیش  
بر انواع بحر را در دو مرجان و نبات و حیوان بحر بحر عروض نیز مشتمل است بر چند نوع شعر  
چنانکه بعد از این معلوم شود و بعضی گفته اند که وجه شایسته است که چنانکه کسی که در دریا افتاد  
حیران و سرگردان میشود کسیکه در بحر افتاد و بحیث تفرقی که در کان عروض واقع است متخیر شود  
و در نزدی گفته اند که این بحر است و این بحر و آن بحر نیز در اصطلاح بحر را از آن

معلوم شود که بحر را باطل و حق ماست باطل و حق ماست



که تفسیر این کلمات قطعیست و بل با مفعول چون شاعر میگوید و جانیان مفعول کمی اینها عیلم  
 بیله مفعول بهوشاید و عیلم در مان مفعول کمی آید میفای عیلم و در اصطلاح انداختن معنی  
 و نون میفای عیلم است تا فاعیل بجای مفعول یعنی لام بجای آن هستند چه که عادت عروضیان  
 چنین است که چون از رکنی چیزی بپسندازند و آنچه ماند لفظ مستعمل نباشد لفظ مستعمل که  
 بر وزن او است بجای او نهند بجهت حسن عبارت و مدح و از وزن پیش عروضیان نیست  
 که حرف متحرک در برابر متحرک باشد و حرف ساکن در برابر حرف ساکن چنانکه گذشت و اینجا  
 تقطیع که لفظ طوطی و بلبل بر وزن فعلن است و آن رکن را که حرف در واقع است آخر  
 گویند بجهت آنکه حرف در لغت ویران کردن است و چون اول و آخر چیزی مانند ویرانی تمام بود  
 راه یابند و اینجا چهار رکن آخر نسبت و چهار رکن سالم مخرج ششمین آخر سبب مکشوف  
 مقصود مفعول میفای عیلم میفای عیلم و دوبار ششش مفعول گوید بس تا آخر  
 و غم او بند تواند گفت و چه چیزیکه بجای نرسد چند تواند گفت و تقطیع سخن تا چند مفعول  
 آخر این میفای عیلم مراد پسند میفای عیلم تواند گفت میفای عیلم چیزی که مفعول سبب است میفای عیلم  
 رسد چند میفای عیلم تواند گفت میفای عیلم و در اصطلاح انداختن حرف مخفی ساکن بود و  
 نون میفای عیلم بجهت میفای عیلم بجای لضم و آن رکن را که حرف در واقع است مکشوف گویند  
 بجهت آنکه حرف در لغت نوزدیدن و امن پیرامین است و اقتضای حرف آخر کلمه سببای را  
 بر پیچیدن کنار و امن تشبیه کرده اند چه که همچنانکه پیرامین بسبب پیچیدن کنار و امن در متن آن  
 لندی کوتاها میشود و کلمه سببای نیز از اقتضای حرف آخر اندکی کوتاها میشود و مقصود اصطلاح انداختن  
 حرف ساکن است از سبب آنکه در آخر رکن باشد و ساکن کردن متحرک آن سبب و چون از نون  
 که در میفای عیلم است نون را بسند از نون و لام را ساکن سبب میفای عیلم شود و آن رکن را که قصر  
 در واقع است مقصود گویند بجهت آنکه قصر در لغت کوتاها کردن است و چون از آخر کلمه  
 حرفی و حرفی بجهت کلمه کوتاها شود و اینجا صدر و ابتدا آخر سبب است و مشهور با مکشوف

نقش میانی نقطه  
 و یک رکن ای با نقطه  
 و با یک نقطه  
 است و در آن

نقش ششمین  
 و در آن  
 مقصود

نقش هفتمین  
 و در آن  
 مقصود

نقش هجدهمین  
 و در آن  
 مقصود

برو مفاعیلن شد ز غمت مفاعیلن غمت زول مفاعیلن برو نشد مفاعیلن زلوشند مفاعیلن  
 که بود که مفاعیلن زوشت غم مفاعیلن زلوشد مفاعیلن قبض در مفاعل انداختن  
 پنجم ساکن است و چون بای مفاعیلن بقید مفاعیلن بماند و آن رکن را که قبض در واقع  
 است مقبوض گویند بجهت آنکه حرف از گذشته شده است و قبض در لغت گرفتن است و مقبوض  
 گفتن این وزن بآن جهت است که همسارگان او مقبوض اند و همچنین در رکنی اگر جانی واقع است  
 آن وزن را با اسم آن رکن خوانند همچنانکه اگر در رکن شتر واقع است آن وزن را شتر گویند  
 اگر در رکنی ضرب واقع است آن وزن را ضرب گویند و برین قیاس اسم آن رکن که پنجم در  
 واقع است یا بصیغه اسم مفعول باشد همچون مقبوض یا بر وزن فعل همچو شتر و ضرب  
 بحر نزع ششم مقبوض مسبق مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلان دو بار شکر  
 سه پری ندارد ای صغیر برو شنی چنین چنین بشیر و بداین پسیر که بود و زور عین  
 پری ز مفاعیلن روی ضم مفاعیلن برو شنی مفاعیلن بی چنین مفاعیلان بشیر و بد مفاعیلن  
 ازین پسیر مفاعیلن که بود و مفاعیلن زور عین مفاعیلان اینجا عرض و ضرب مقبوض  
 مسبق است چرا که چون مفاعیلن را قبض و تسبیح کنند مفاعیلان شود و مفاعیلان را که  
 اندک بحر نزع ششم شتر مفاعیلن مفاعیلن چهار بار شش سه سر و من وی بشین خای  
 گلستان کن به یک و جام می در کش و در نوش گردان کن به قطعیش سر و من مفاعیلن  
 و می بشی مفاعیلن خان را فاعیلن گلستان کن مفاعیلن یک دو جا فاعیلن م می در کش  
 مفاعیلن دو زو فاعیلن ش گردان مفاعیلن شکر و اصطلاح انداختن میم و پای مفاعیلن  
 است متنا فاعیلن بماند و آن رکن را که شتر در واقع است شتر گویند بجهت آنکه شتر در لغت  
 و عیب است و چون از کلمه حرفی از اول و حرفی از میان افتد و آن کلمه نقصان پذیرفت و عیب  
 شد و اینجا چهار رکن شتر است و چهار رکن سالم بحر نزع ششم بحر مفاعیلن  
 چهار بار شش سه دل باز بکش آمد جانان که می آید به بیمار بهوش آمد و زمان

نقص فاعیلن  
 سکون بیکی  
 نقطه و فاعیل  
 بالقطر ۱۴  
 رخت انداختن  
 بحر نزع ششم

بحر نزع ششم  
 بحر نزع ششم  
 بحر نزع ششم  
 بحر نزع ششم



مفاعیل باقی همین قیاس میدان و این وزن را مسدس از آن جهت گویند که شش رکن دارد  
 مخرج مسدس مقصوره مفاعیل مفاعیل مفاعیل و دو بار ششش مؤلف گوید  
 یکی از دو میدان تو میایم و بیایا در و منید با غایم و تقطیع یکی از دو مفاعیل و میدان مفاعیل  
 توایم مفاعیل باقی همین قیاس میدان اینجا عرض و ضرب مقصوره است و باقی ارکان سالم مخرج  
 مسدس مخدوف مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل و دو بار ششش مؤلف گوید و لا ویر  
 رنج مکتوبی و کرم کردی و چشمها کشیدی و تقطیع و لا ویر مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل  
 فعول باقی همین قیاس میدان اینجا عرض و ضرب مخدوف است و باقی ارکان سالم مخرج مسدس  
 مکتوف مقصوره مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل و دو بار ششش مفاعیل و بیار آن می خوشبوی  
 که هم رنگ بود و با گل خود روی و تقطیع بنا خیز مفاعیل بیار مفاعیل نخشیدی مفاعیل باقی  
 همین قیاس میدان اینجا عرض و ضرب مقصوره است و باقی ارکان کف مخرج مسدس مکتوف  
 مخدوف مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل و دو بار ششش و لا ویر با کار نگاری و در آخر از اولم  
 نگاری نگاری و تقطیع و لا ویر مفاعیل مفاعیل مفاعیل نگاری فعول و باقی همین قیاس  
 میدان اینجا عرض و ضرب مخدوف است و اینجا عرض این دو وزن نیست ناموزون نشود زیرا که  
 رکن آخری مفاعیل و رکن آخر دیگری فعول است مخرج مسدس مخدوف مفاعیل  
 مقول مفاعیل مفاعیل و دو بار ششش ای از مفعول تو رخنه در جانشاید ای در دو کوسه  
 در میانها تقطیعش ای از مفعول ترسخ مفاعیل ندر جانا مفاعیل باقی همین قیاس میدان  
 اینجا بعد از ابتدا اعراب است و مشق مقبوض و عروض و ضرب سالم و مخرج مسدس مخدوف  
 مقبوض مقصوره مقول مفاعیل مفاعیل مفاعیل و دو بار ششش مؤلف گوید گفتی لب من  
 چه آکسین است نه خود و کوفه در گای نیست و تقطیعش گفتی ای فعلی مخرج مفاعیل  
 است مفاعیل خود کو مفعول و در گای مفاعیل با نیست مفاعیل اینجا بعد از ابتدا اعراب است  
 و مشق مقبوض و عروض و ضرب مقصوره است مخرج مسدس مخدوف مفاعیل مفاعیل مفاعیل





تقطیع یارب چه شد مستفعلن کان ترک مستفعلن ترکی مستفعلن ماکروه استستفعلن باقی تقطیع  
 بهین نوعی بدان اذاله در اصطلاح زیاده کردن الف بود بر وزن مجموع آخر کین پیش از ساکن آن وند  
 و چون پیش از زنون علن که در مستفعلن است الف زیاده ساری مستفعلن شود و آن رکن را که اذاله  
 در واقع است بدلی گویند نفیم و اذاله و لغت و امن فرو گذار شدن است و زیاده کردن الف را بدین  
 کردن و امن تشبیه کرده اند اینجا عرض و ضرب نه است و باقی ارکان سالم رختش مطوی مفتعلن  
 بهشت بارش می شکند کل چینه را نسیم سحری به و چه شود مگر نفسی مملوی با باد و  
 تقطیع می شکند مفتعلن کل چنین مفتعلن باز نفسی مفتعلن می سحری مفتعلن باقی تقطیع بهین نوع  
 و آن و طی در اصطلاح انداختن حرف چهارم ساکن است و چون از مستفعلن قرار رسید از مستفعلن  
 بجای مفتعلن بجای آن همه بجهت آنکه فای فعل اقتصاد و نقطه سحری باقی ماند فقط مستفعلن بجای آن  
 نهاده و بدینسانکه گشت و آن رکن را که طی در واقع است مطوی گویند از آنکه طی ثوب و لغت نه کردن  
 جامه است و این حرف چهارم را از کلمه ساعی که میانه است تشبیه کرده اند بگفتن میانه  
 جامه نه کردن آن و اینجا همه ارکان مطوی اند و اگر عرض و ضرب مطوی نزال باشد وزن او  
 چنین بود که مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن پیرا چون مفتعلن مطوی را اذالت کنند مفتعلن  
 رختش مطوی مجنون مفتعلن مفتعلن چهار بارش س باز نه گشت و عشق آب  
 خاک با و قطع حریف مست شد و اس چاک چاک مایه تقطیع باز وزن مفتعلن گشت و نه  
 بفاعل عشق در مفتعلن سجا که مفاعل مفتعلن به باقی بهین نوع دان و چنین در اصطلاح انداختن  
 هر فساد و م ساکن است و چون از مستفعلن سین را رسید از مستفعلن باز مفاعل سجا  
 آن نه نه و آن سجا که دانستی که چون نقطه غیر مستعمل باقی ماند فقط مستعمل بجای آن نه  
 و آن رکن را که چنین در واقع است مجنون گویند و چنین ثوب و لغت است که از نیمه بالای جامه  
 را در کنند و بدینسانکه جامه که تا شود و اینجا چهار رکن مطوی مقدم آید چهار رکن مجنون رختش  
 مشتمل مجنون مطوی مفاعل مفتعلن چهار بارش س فغان گنان به سحری بگو

بازین مثال  
 مملو  
 وارسته  
 رختش  
 بهشت گنج  
 و تقطیع سجا  
 میشود از آن  
 رختش  
 و چنین  
 تقطیع سجا  
 و سجا با  
 یک نقطه

مثلاً این سه شکل دل برودن که تواری نباشد و لیری را بدخواه بدیجای چیست کم بود  
جادوگری را بد تقطیع شکل دل بر فاعلاتن و نکتو و فاعلاتن ری نباشد فاعلاتن و لیری را  
فاعلاتن باقی همین قیاس میدان رمل مثنی سبع فاعلاتن فاعلاتن فاعلیان با  
شمالین است باقی کریم نزاری پجو ابرو بهاران به از سر اندوه و حسرت و فراق که فاعلاتن  
تقطیع تا باقی که فاعلاتن نیم نزاری فاعلاتن پجو ابری فاعلاتن فاعلاتن فاعلیان  
تسبیح همچنانکه انستی زیادت کرون الف است بر سبب تحقیق آخر کن و چون در تن که  
فاعلاتن است الف زیاد و سازند فاعلاتن شود فاعلیان بدو یا بجای آن نه بهر جهت آنکه  
ثانی تأیید در میان کلمه واقع نشود و غیره مثلاً اینجا عرض ضرب سبع است و باقی ارکان عالم  
و از اجتماع این دو وزن بیت ناموزون نشود و همچنین هر جا که تفاوت نباشد میان دو وزن  
مگر باین که رکن آخر یکی فاعلاتن باشد و رکن آخر دیگری فاعلیان یا از اجتماع این دو وزن به نسبت  
ناموزون نشود و همچنین است حال فاعلاتن با فاعلیان رمل مثنی چون فاعلاتن است تا  
مثلاً این سه شکل را بشود اگر چه سه مورد مرتب به کسی نیز بخوانیم که کند سه مرتب است  
تقطیع شکرت فاعلاتن شد که یکی فاعلاتن سی می فاعلاتن مرت فاعلاتن باقی تقطیع را به همین  
تو و آن چنین همچنانکه انستی انداختن حرف و دوم ساکن است پس چون الف فاعلاتن به نسبت  
فاعلاتن باشد و اینجا بهر ارکان همچون اند و اگر صدر و ابتدا سالم باشد وزن او ضعیف بود که  
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن و از اجتماع این دو وزن بیت ناموزون نشود و همچنین هر جا که  
تفاوت نباشد میان دو وزن مگر باین که رکن اول یکی فاعلاتن باشد و رکن اول دیگری فاعلاتن  
و از اجتماع این دو وزن بیت ناموزون نشود و بعضی رمل همچون را بشود که رکن اول اند  
چنانچه خواجہ عصمت الدین بخاری رحمه الله فرماید رنگ خسار و رگوش و خسار و خسار و قد  
خار و خال است ای هر چه روی سمن برده شقی و کوب و شام و هر دو یکی و اگر از بهشت است  
و بلال و طرف چشمه کوثر به تقطیع رنگ خسار فاعلاتن روری که فاعلاتن نشود فاعلاتن و قد





است و چون الف و نون از دو طرف فاعلاتن به قید آن در صورت که شش ازین بود مانند  
 اینجا که شش به این شکل کمال کردن آن قمار که دارد و می ماند و اینجا چهار کس مشکوک است و چهار  
 کس بیایم بر مقل شش کس مسیح فعلات فاعلاتن فعلات فاعلیان دوبار شش است  
 شش و خیال بازی شش و روز با جوانان هند و خط خوش تو با خود رقم خیال خوانان و تقطیع شش  
 مسیح فعلات خیال بازی فاعلاتن شش روز فعلات با خوانان فاعلیان باقی تقطیع  
 برین قیاس و اینجا عوض و ضرب مسیح است مقل شش مجنون مسیح فاعلاتن فعلاتن فعلات  
 فعلاتن فعلیان دوبار شش است روزگار است که در علمم آتش فاعلاتن است  
 روزگارم جوهر شش شش از است تقطیع شش روزگاری فاعلاتن است و فاعلاتن  
 علمم آتش فعلاتن فعلیان است یا تقطیع برین قیاس اینجا صدر و ابتدا است و شش  
 مجنون و عوض و ضرب مجنون مسیح و اگر صدر و ابتدا نیز مجنون باشد وزن او چنین بود که فعلات  
 فعلاتن فعلیان مقل شش مجنون مقصود فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن دوبار  
 شش است مؤلف گوید چاره تحریر و سازم بوجاهل مکران و آیه تا چند ششم فی تو محال و گران  
 تقطیع چاره فاعلاتن شش از فاعلاتن بوجاهل مکران فعلات باقی تقطیع برین  
 قیاس چون فاعلاتن مقصود را چنین کنند فعلات عاقل مقل شش مجنون مخدوف فاعلاتن  
 فعلاتن فعلیان مقل شش مؤلف گوید که مقصود بلای دل و دود شش  
 مسیح نیست که مقصود همین است مقل شش تقطیع که مقصود فاعلاتن و بلای فعلاتن دل شش فعلاتن  
 شش فعلیان باقی تقطیع برین قیاس چون فاعلاتن مخدوف را چنین کنند فعلیان شود مقل شش  
 مجنون مقصود فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلیان مقل شش مؤلف گوید  
 ساخت بر کرب پیش مهیا کس نه تا کشد با وفای ساعضها بر کس تقطیع شش  
 شش از فاعلاتن مقل شش فعلاتن شش مهیا فعلاتن کس فعلیان باقی تقطیع برین قیاس  
 و قطع و فاعلاتن با فاعلاتن است که سبب خفیف آنرا که تن است است بیست و نه





تکست فعلات باقی قطع برین قیاس اینجا صدر و ابتدا سالم است و چون معنوی عرض و ضرب  
 معنوی بقصور مل مسدس معنوی معنوی وقت فاعلاتن فعلاتن فعلن یکسر عین در و بار  
 شایسته که سخن زان لب چون نوش شود به استهرا خنده فراموش شود و تقطیع نفس  
 سخن فاعلاتن لب چون نوش شود فاعلاتن شایسته تقطیع برین قیاس اینجا عرض و ضرب معنوی  
 معنوی مل مسدس معنوی معنوی فاعلاتن فعلاتن فعلن به لبکون عین و دو بار شایسته  
 سه مروی نگرش و پیدا نده جا و دی عمره او میخواند به تقطیعش مروی نر فاعلاتن کس و  
 می فاعلاتن داند فعلن به تقطیع برین قیاس اینجا عرض و ضرب معنوی مل مسدس  
 معنوی معنوی فاعلاتن فعلاتن فعلن دو بار شایسته ای که روی تو حیات  
 جانست و دیده حیات شد و جای نیست به تقطیع ای که روی فاعلاتن تخیالی فاعلاتن جانست  
 فاعلاتن اینجا عرض و ضرب معنوی معنوی فصل و بر بیان فاکت بجوگر گشته چون  
 هر یک از فاعلیان مستفاد فاعلاتن مرکب است از وند مجموع و دو سبب خفیف پس حرکت  
 و حرکات و سکانات اصل این تبه که هر یک و جزو مل است برابر باشد چنانکه یک مصرع هر بحر  
 و شش حرف باشند شانزده متحرک و دوازده ساکن پس اگر این نسبت و شش حرف  
 را بر خط دایره نویسی و از وند مجموع آغاز کنی در سبب خفیف و دوم تمام ساری و گوئی که  
 مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین باشد و اگر مفاعیلین و افعیلین آغاز کنی و  
 بر مفاعیلین ساری و گوئی مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین شود  
 که اصل بحر خمر است و اگر مفاعیلین را گذاری و از این آغاز کنی و بر مفاعیلین تمام ساری  
 و گوئی لن مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین  
 که حاصل بحر رمل است و آنکه میگویند که این سبب بحر از یک و اتمه سیر و اتمه  
 نمی آید با ششغنی است که بیان کرده شد و این بیرون آمدن را فاکت و تفکیک  
 بحر گویند و تفکیک و لغت از هم کشادن است و صورت و اتمه و ششغنی

جمع  
 شش  
 حرف



۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

کن سارند و اولی بیند از مفعولات شود و اعلان که فقط مستعمل است بجای آن  
 نبیند و این چهار کن طوی است و چهار کن طوی موقوف و این بحر از آن جهت منسوخ گویند  
 که انسراج و لغت آسانی در وانی است و چون در ارکان این بحر سببها مقدم اند بر وقت آسان  
 گفته میشوند و بعضی گفته اند انسراج و لغت از جامه بیرون آمدن است و این بحر و لغت  
 ارکان سجده میبرد که پنج بر وزن و در کن اوست من استیاری الیاء و بحران که بر وزن مستغفلین  
 مفعولات است در چهار عرب از ابیت تمام پیدا رند و این اقصای واقع در رایج بیرون  
 آمدن از جامه تشبیه کرده اند و این بحر انسراج گفته منسوخ مشتمل بر طوی و مفعولات  
 فاعلین چهار بار مثلاً نش موقوف گوید ای از خت روشنی خانه چشم مرا به چشم و چراغ همه  
 خواجه هر دو سزا به تطبیعش ای از خت منقطن روشنی فاعلین خانی پیش منقطن می و فاعلین  
 باقی او برین قیاس فهم کن کسک و لغت پی یاسه بریدن بود و در اصطلاح انداختن هر قسم  
 میسر است و آن کن را که کسک در واقع است مکتوب گویند و چون آن مفعولات را که کسک در واقع  
 را بطی بیند از مفعولات نقل کنند بلفظ ثانوی که فاعلین است و چون فاعلین را از مفعولات بگیرند  
 موقوفی مکتوب گویند و اینجا چهار کن طوی است و چهار کن طوی مکتوب و اگر در چشم طوی موقوف  
 بود و عروضی بر طوی مکتوب وزن او چنین بود که مفعول فاعلین منقطن فاعلین و اگر عکس  
 این بود یعنی در چشم طوی مکتوب باشد و عروضی بر طوی موقوف وزن او چنین بود که  
 فاعلین منقطن فاعلین و از اجتماع این چهار وزن گذشته که غیر وزن اصلی اند بیت ناموزون  
 نشود و منسوخ مشتمل بر طوی مجروح منقطن فاعلین فاعلین منقطن فاعلین و و بار مثلاً نش  
 من نشیندیم که خطیر آب بویسند به آیت خوبی بر آفتاب بویسند به تطبیعش و من نشی  
 منقطن و من که خطیر فاعلین را بوی منقطن بند فاعلین و چون او مفعولات را بطی بیند از مفعولات  
 مفعولات بماند فاعلین که فقط مستعمل است بجای آن نبیند و چون در لغت بینی بریدن است  
 و در اصطلاح انداختن هر دو به سبب تعریف اول و سکان کردن تایی مفعولات بود و لا نشود و فاعل

بجای آن بنهند و قیاس آن بود که فعل بسکون عین بجای او نهادند و علی چون فعل قلیل بود و  
 حرف اول نیز آن را که فاء عین است که گفتند و الف و یاء آن گذارشتند و بجای لات نهادند و بنا  
 رعایت نخت و حرف و نیز آن کرده باشند بقدر امکان و آن رکن را که جود و واقع است بجا  
 گویند و مولانا شمس الدین محمد بن اریخته الله که تقدیر است و این فن گفته است که این اسم  
 این زمانه را لا اقصیت و اینجا عرض در ضرب مجرد است و باقی ارکان طوی و مشرح  
 مشمل بطوی مخور متعلق فاعلات متعلق فعل و دوباره مثل بیت چون خم جوان او را  
 نهایت مدعا قیاس اند و عیسی که در بیت بود قطعی عیسی چون مخور متعلق فاعلات  
 و اش نه متعلق بیت و باقی او برین قیاس هم کنی مخور و مطلع انداختن هر دو سبب و تا  
 مفعولات بود و لا بمانه و بجای آن بنهند که و حرف اول نیز آن است و بعضی بجای سبب خفیه  
 که از کنی باقی ماندند و هم فایده نیز آن است و فعل در کلام عرب معنی فاعلان می آید  
 و معنی متعلق نیست و آن رکن که مخور و واقع است مخور گویند و مخور و لغت مگر برین آگوشا از  
 رکن مخوریش نموده است و محبت بسیار از اخش حرف از و اینجا عرض و ضرب مخور است و از اینجا  
 این دو وزن بیت نامزد و اول مشرح مسدس بطوی متعلق فاعلات متعلق و بار  
 نشانش بیت شباهان با و تارمانه بود که در کوش خلق نشاء مانده بود و قطعی عیسی شباهان  
 متعلق با و تار فاعلات مانده و متعلق باقی او برین قیاس هم کنی اینجا بهر ارکان طوی و مشرح  
 مسدس بطوی قطع متعلق فاعلات مفعول و دوباره مثل بیت بسکه بنویف ایسر  
 شد جانم و اگر بگذاری که نخت توانم و قطعی عیسی بس که مفعول متعلق فاعلات  
 شد جانم مفعول باقی او برین قیاس هم کنی قطع و غیر فاعلات با مطلع است که از و مخور  
 حرف ساکن بیندازند و حرف پیش از و ساکن سارند پس چون متعلق را قطع کنند مستفعل شود  
 مفعول که لفظ با تین است بجای آن بنهند و چون مفعول را از متعلق کنی قطع گویند  
 سحر مضارع مشمل اخرب مفعول فاعلات چهار تار نشانش بنویف مگر که

لا  
لم  
ف  
ان  
و  
ع  
ب  
ف  
و  
ب  
ف  
ن  
ا

عروض













فاعِلن چو کیهون فاعلان را حذف کنند فاعلن شود چنانکه گذشت تکرار این بحر از آن جهت  
قریب گویند که قریب و رفعت نزدیک است و این بحر از جمله بحر مستحذوث است و درین خبر  
پیدا شد است و میگویند که مولانا یوسف عروضی نیشاپوری که اول کسی که در فارسی تصنیف  
را عروض کرده است اوست و این بحر پدید آورده است بعد از آنکه خلیل بن احمد وضع بحر کرده بود  
بدان کیفیت سال و بعضی گفته اند که ارکان این بحر بارکان بحر مخرج و مضارع قریبی داشتند از آن جهت  
این بحر را قریب گفته قریب آخر مکسوف مفعول فاعیل فاعلان دو بار شناسش  
مکسوف تا طبع بر بی برقرار باشد به مداح و در شهریار باشد به قطع عشق تا طبع مفعولی پس  
برقی مفعول را را باشد فاعلان مضاف مفعول دری شهر مفعول یار باشد فاعلان و چون  
مفعولین را ضرب کنند مفعول شود و چون گفت کنند مفعول بشود بضم لام و هر دو چنانکه گذشت  
تکرار او اینجا صدر و ابتدا از ضرب است و شش مکسوف و عروض و در سیاه ام و اگر عروض ضرب بقصور یا  
وزن چنین بود که مفعول فاعیل فاعلان و اگر عروض ضرب محذوف باشد وزن او چنین بود که  
مفعول فاعیل فاعلن بحر صغیر مجنون فاعلان فاعلان فاعلان و دو بار شناسش شریفیت  
ای صبا بو سوزن زمین در او را به وزن سجد یک چه شکور او را به قطع عشق ای صبا بو فاعلان  
سوزن زمین مفعول در او را فاعلان و زنجیره فاعلان بی چشمک مفعولن کر او را فاعلان اصل  
این بحر فاعلان مستثنی از فاعلان است و دو بار اما چون مستثنی من را خود کند مفعولن شود و فاعلان  
را خود کند فاعلان شود و چنانکه گذشت هر دو تکرار او اینجا صدر و ابتدا سالم است و با تسویه  
ارکان مجنون و اگر صدر و ابتدا نیز مجنون بود وزن او چنین بود که فاعلان مفعول فاعلان و اگر  
عروض قریب فعلیمیان بود و مجنون بسبب باشد چنانکه گذشت و بحر رمل و محبت و این بحر از آن  
خفیف گویند که سبکترین بحر است و وزن هر که از دو سبب تخفیف محیط است و  
و سایر سبب ارکان سبک شده اند و بعضی گفته اند که این بحر سبکترین بحر را با تخفیف که نامهای  
که حروف بسیار دارد و در هیچ بحر آوردن آن ممکن نیست وزن بحر متوال آورد و همچنین آنکه

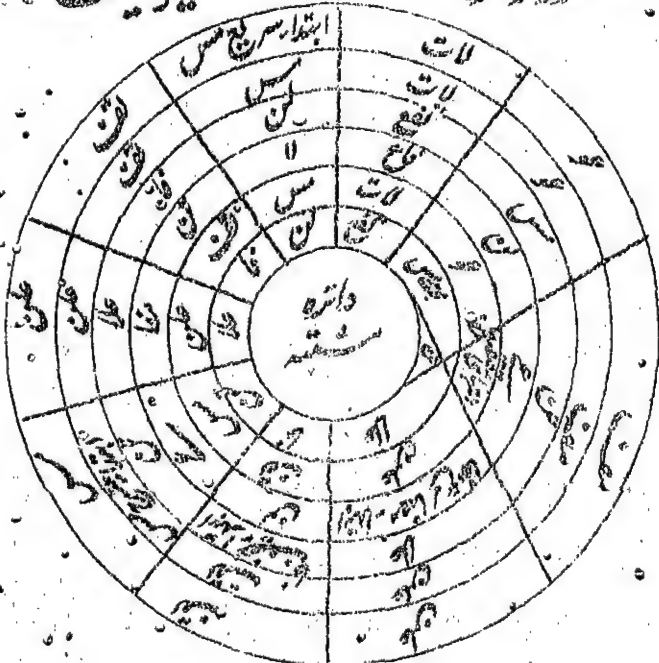
بدست خواجہ عبدالرحمن و کتابت محمد بن محمد بن العبدیت بد قطع حاج عبدالعزیز فاعلاتن  
 رحمان مستفعلن بد کتابت فاعلاتن محمد بن عبدالعزیز فاعلاتن محمد بن عبدالعزیز فاعلیان  
 خفیف محضون مقصود فاعلاتن مفاعیلن فعلات بد و بارشالشی بدیت ماهر و یا بخون  
 من شتاب بد کشتن عاشقان که دید صواب بد قطعش ماهر و یا فاعلاتن بخون من مفاعیلن  
 مشتاب فعلات بد باقی بدین قیاس بدان چون فاعلاتن راغبین و فخر کنند فعلات شود چنانکه  
 گذشت تکرار خفیف محضون محذوف فاعلاتن مفاعیلن فعلین یکسر عین دو بارشالشی مولف  
 گوید بدیت گفتش خفیف بی تو چاره ما بد وقت و قهر گفت مرگ بلا بد قطعش گفتش بی  
 فاعلاتن سببی تیا مفاعیلن یا فاعیلن بد باقی بدین طریق بدان چون فاعلاتن راغبین و فخر کنند  
 فعلین شود یکسر عین چنانکه گذشت تکرار خفیف محضون مقطوع فاعلاتن مفاعیلن فعلین بسکون  
 عین دو بارشالشی مولف گوید بدیت باتو کی در دما توان گفتن بدین سخن را کجا توان گفتن  
 بد قطعش یا کجا در فاعلاتن و یا توان مفاعیلن گفتن فعلین باقی بدین قیاس بدان و چون فاعلاتن  
 را قطع کنند فعلین شود بسکون عین چنانکه گذشت تکرار خفیف محضون مقطوع مستفعلن فاعلاتن  
 مفاعیلن فعلان دو بارشالشی مولف گوید معا با سم داود بدیت از طبائع هر آنچه موجود است مباد  
 زان میانه مقصود بد قطعش از طبائع فاعلاتن هر آنچه مفاعیلن وجود فعلان اوستی را  
 فاعلاتن میان مفاعیلن وجود فعلان چون فعلین مقطوع را تسبیح کنند فعلان شود چنانکه  
 تکرار فصل در بیان تک بعضی از سوره گذشته بدانکه مستش بحر که مستش و خفیف و مصراع  
 و مقصوب و مجتث اند و قتی که مسدس الاجزا باشد یعنی هر یک از اینها مستش را که باشند از یک  
 بیرون می آیند چرا که چون مستفعلن مستفعلن مفعولات که بحر سبب است از خط دائره و لایمی و از سبب و هم آهنگی و بحر  
 اول تمام سازد و گوی مستفعلن مفعولات مستفعلن بحر سبب است از خط دائره و لایمی و از سبب و هم آهنگی و بحر  
 سازی گوی که تفعلین مفعولات مستفعلن مس بر وزن فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن شود که بحر خفیف است و اگر  
 از فاعلاتن مستفعلن و هم آهنگی و بحر سبب است از خط دائره و لایمی و از سبب و هم آهنگی و بحر



人

کتابت

مجلس





را قهر کنند یعنی حرف سها که نون است بنید از ند و حرف متحرک آن سبب که لازم است  
 سازند فعل شود و اینجا عرض و ضرب مقصور است و باقی ارکان سالم متقارب میباشند  
 فعلون فعلون فعل در بارشالش بولفت گوید بدیت چو آیم بکویت ملکین پیمین که کبی اختیاریم  
 ویرن آیدن چه تقطیع چو آیم فعلون بکویت فعلون بکن عی فعلون بکن باقی تقطیع برین قیاس  
 چون فعلون را حذف کنند یعنی سبب خفیف آخر از آن است بنید از ند فعلون باید فعل بجای آن بنید  
 که مستعمل است و اینجا عروض ضرب مقصور است و باقی ارکان سالم هر جا که تفاوت نباشد میان  
 این و وزن دیگران که رکن آخری فعلی شود و رکن آخر دیگری فعل از اجتماع این دو وزن ناموزون  
 نشود متقارب میباشند فعلون جار بارشالش بدیت آشوب جانشین جهانی بی اعتقاد  
 نامهر با تقطیعش اشو فعلون بجا فعلن شونی فعلن جهانی فعلون باقی تقطیع برین قیاس  
 رخنه شدن بود و در مطلع انداختن فاعل فعلون باید فعلن بجا آن بنید بجهت افتادن فاعل آن  
 رکن که لازم در واقعیت آنم گویند چون فعلن از فعلون بگیرند آنم گویند و اینجا چهار رکن آنم است چهار  
 رکن سالم متقارب میباشند فعلون جار بارشالش بدیت گرم بخوانی درم بر کف دل  
 خیزن را بجای جانه تقطیع که سبب فعلن فاعل فعلن رانی فعلن باقی تقطیع برین  
 قیاس چون فعلون را قضا کنند یعنی حرف سها که نون است بنید از ند فعلون باید فعلن لازم و اینجا  
 چهار رکن مقصور است چهار رکن آنم و بعضی مقصور آنم را برشانند و رکن بنا کرده اند چنانکه جواب  
 عصمت الله تجاری رحمه الله علیه فریادشالش بدیت زری و چشمیت بخون مردم کشاد تیر و  
 کشید خنجره زنج چو بایست صبا و دولت خطا سیاهت شب معشر تقطیع زری و فعلون مثبت  
 فعلن بخون مردم فعلن کشاد فعل تیر و فعلن کشید فعلون خنجر فعلن باقی تقطیع برین قیاس  
 متقارب میباشند فعلون جار بارشالش بدیت زور و جدائی چنانم که که از زنی  
 چنانم تقطیع زور و فعلون جدائی فعلون چنانم فعلون کار زن فعلون و گاه فعلون  
 سبب نام فعلون و اگر عرض و ضرب مقصور باشد وزن او چنین بود که فعلون فعلون فعلون

سبب  
 نه چهار  
 سبب فقط  
 سبب  
 ۱۲  
 سبب  
 سبب

و اگر عرض





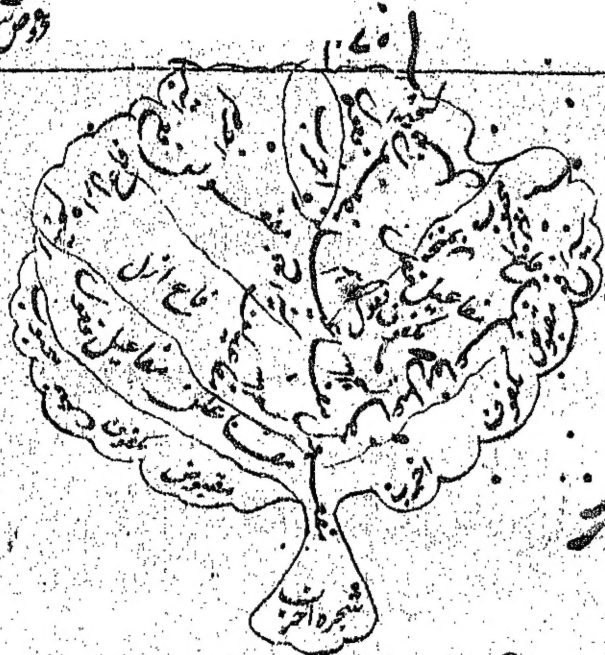












و از اجتماع این دو آورده وزن با یکدیگر ریاضی ناموزون نشود و شجره اخرب نیز بر دو آورده نوعی اید و گویش



و از اجتماع این دو آورده وزن نیز با یکدیگر ریاضی ناموزون نشود و بعضی گفته اند که او را این شجره اخرب  
 ما با وزن شجره اخرب معیار کرده و چون نیکو قسمت مثال دو وزن از شجره اخرب در تاریخ

نوشتن رساله رباعی سیفی در رساله نوشتی و کشت بد کشت بد که بدید شد بد دل جا کشت  
 خوش به اهل دل از و چو فیضها می یابند بد بنویس که هست فیضها تا رخسار خورشید تقطیعش  
 سیفی به مفعول برالتی مفاعیلن نوشتی دل مفاعیلن کشت فتح به کشت بد کشت بد مفعول  
 بدید شد مفاعیلن دل و جانش مفاعیلن خوش فتح به اهل و مفعول از و چو مفاعیلن مفاعیلن  
 می یا مفاعیلن بدید فتح به بنویس مفعول که هست فی مفاعیلن مفاعیلن تاری مفاعیلن کشت  
 فتح به بعضی گفته اند که اوزان رباعی بدید هزار می رسد و از اینجا بدید است که مفعول  
 مفاعیلن مفعول فعلین و این را مثال آورده که **العاشق فی جواب**  
 ساه ساه به تقطیعش العاشق مفعول قفی بدید مفاعیلن کسا هین  
 فعلین ساه فعلین و شک نیست این مصراع را چنین  
 تقطیع می توان کرد که العاشق مفعول  
 قفی بدید مفاعیلن کسا هین  
 مفاعیلن مفعول  
 و صلی الله  
 علی خیر خلقه  
 محمد و آله و صحابه  
 اجمعین فقط

۱۹۲۲

لله الحمد و الله که کتاب بلاغت و فصاحت نصاب حاوی مسائل عروض و قوافی و عروض  
 به عروض سنی در مطبع فیض منبع جناب فیض مآب عالی بهم معالی شیم بمردست و فتوت  
 نامی و مشهور نقشی نول کشور صاحب صاعده الله را علی البراقی شهر شهر المظهر  
 ساه موافق مثنوی است عینوی مطبع گریز بد  
 فقط

CALL No. { 1915552  
 8222 ACC. No. 4912  
 AUTHOR  
 TITLE

8222 1915552  
 4912  
 8222  
 8222

Date	No.	Date	No.
	426		



# MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

## RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.